

آیا روسیه پوتین فاشیست هست؟

این چه گونه نظامی است که ولادیمیر پوتین در روسیه به وجود آورده است؟ کرملین علاقمند است که اصطلاح «دموکراسی مدیریت شده» را برای این نظام سیاسی به کار برد؛ اما اکثر ناظران صفت «اقتدارگرا» را برای آن مناسبتر می‌یابند. در این میان، شمار اندکی از تحلیل‌گران جرات کرده و لفظ «فاشیست» را برای توصیف این نوع حکومت پیشنهاد کرده‌اند.

یافتن نام صحیح و به کار بردن آن از چند نظر حایز اهمیت است. نخست این که خواندن هر پدیده با نام واقعی آن و پرهیز از به کار بردن الفاظ مبهم امری مهم است. دوم این که شناسایی نظام‌ها با نام‌های واقعی‌شان ما را قادر می‌سازد تا در انتخاب سیاست‌های درست در قبال آنها به خطا نرویم. اگر روسیه به واقع دارای نظامی دموکراتیک باشد، آنگاه وخامت کنونی روابط روسیه با غرب امری گذرا است، چرا که باورها و ارزش‌های مشترک با گذشت زمان، اختلافات جزئی را برطرف خواهند کرد. به عکس، اگر نظام روسیه به‌واقع نظامی اقتدارگرا، یا حتی فاشیست، باشد، آنگاه شاید جهان باید خود را برای تیرگی بیشتر روابطش با روسیه‌ای که هر روز طبع‌اش به خشونت بیشتر می‌گراید، آماده سازد. سوم این که شناخت روسیه امروز، به‌خصوص با توجه به پایان قریب‌الوقوع ریاست‌جمهوری پوتین، حایز اهمیت ویژه است. اگر به‌واقع پوتین توانسته باشد یک نظام سیاسی منسجم را در روسیه پایه‌ریزی کند، آنگاه خروج او از عرصه مرئی سیاست و جای گرفتن‌اش در تاریک‌نای قدرت، این نظام را در معرض خطر فنا قرار خواهد داد. به عکس، اگر این نظام تنها یک نظام در حال گذار باشد، آنگاه خروج پوتین ممکن است به بحرانی دامن زند که سرانجام‌اش برقراری دموکراسی بیشتر و قدرتمندتر در روسیه خواهد بود.

آخرین نکته‌ای که در این مقدمه باید به آن اشاره کرد این است که این باور که فاشیست خواندن روسیه ضرورتاً به معنی تجویز سیاست برخورد با آن است، باوری ناصواب است. هیچ دلیلی وجود ندارد که نتوان با یک روسیه فاشیست ارتباط داشت؛ حقیقتاً، حتی می‌توان استدلال کرد که این ارتباط، به دلیل فاشیست بودن روسیه، امری ضروری است. این باور نیز که دموکراتیک خواندن روسیه ضرورتاً به معنی تجویز سیاست عدم مقابله است، کمتر از باور پیشین به خطا نیست. آشکار است که دولت‌های دموکراتیک نیز ممکن است رفتار تهاجمی داشته باشند و بر خلاف منافع بلندمدت خود عمل کنند. و اگر چه به نظر درست می‌رسد که در تحلیل نهایی «دموکراسی‌ها اهل جنگ و جدال نیستند»، اما این سخن نیز که تا پیش از رسیدن به آن تحلیل نهایی، رابطه دموکراسی‌ها همواره مبتنی بر همکاری نیست، قرین صحت است.

آیا روسیه فاشیست است؟

اسپانیای فرانکو، شیلی پینوشه و یونان سرهنگ‌ها نمونه‌های متعارف حکومت‌های اقتدارگرا هستند. چین امروز نیز در این دسته جای می‌گیرد. در مقابل، ایتالیای موسولینی و آلمان هیتلر آشکارا فاشیست بودند (هر چند آلمان هیتلر خوی تمامیت‌خواهانه نیز داشت). احتمالاً ونزوئلا و چاوز را نیز می‌توان در این دسته اخیر قرار داد، مگر اینکه از برپایی سوسیالیسم اصیل خود دست بکشند. اما روسیه را باید در کدام دسته جای داد؟

نهادهای دموکراتیک روسیه به ابزار دست کرملین تبدیل شده‌اند و در بهترین تعبیر در حال احتضاراند؛

-جامعه مدنی و مطبوعات به شدت محدود شده‌اند، به طوری که وضعیت آنها به Gleichschaltung یا همان سیاست هماهنگ‌سازی هیتلر در بین سال‌های 1933 تا 1934 می‌ماند؛

-نمایندگان ارتش و پلیس مخفی یا همان siloviki بر همه بخش‌های حاکمیت تفوق یافته‌اند و عادات و منش ضددموکراتیک خود را در آنها ساری و جاری کرده‌اند؛

-دولت با حفظ تفوق راهبردی اقتصادی خود از طریق کنترل صنایع مهم به خصوص در بخش‌های انرژی، دفاع، معدن و تولیدات کارخانه‌ای، سرمایه‌داری را گسترش می‌دهد؛

-دولت روسیه بی‌تردید تا سر حد یک بت پرستیده می‌شود؛

-ولادیمیر پوتین یک رهبر بی‌چون‌وچرا است که تصویرش قدرت، جوانی و مردانگی را تداعی می‌کند؛

-چندین گروه از جوانان دیوانه‌وار طرفدار پوتین پیش‌تاز حمایت از دولت‌اند؛

-مردم با شدت و قدرت پوتین را از زمان تکیه او بر مسند ریاست‌جمهوری حمایت کرده‌اند؛

-ملی‌گرایی افراطی، که هم مایه سوءظن خارجی‌ان ساکن در داخل روسیه و هم مردم دیگر کشورها است و تجلی‌ی که از گذشته روسیه می‌شود (از جمله گذشته جنایت‌بار استالین) جهان‌بینی رسمی روسیه است؛

-روسیه با باج‌خواهی از اوکراین، بلاروس و کشورهای حوزه بالتیک به واسطه صدور انرژی به این کشورها، جنگ‌های سایبر با استونی و تحریکات علیه گرجستان و چنگ‌اندازی به قطب شمال و اقدامات مخاصمه‌جویانه دیگر، از حق «قانونی» خود به دفاع برخاسته است.

در میان همه این عوامل، دو عامل؛ یعنی قدرت تصویرشده پوتین و انکار نفس با میل و رغبت مردم روسیه، دارای اهمیت اساسی هستند. پوتین، همچون موسولینی، علاقمند به استفاده از لباس‌های سیاه رنگ است که تداعی‌گر جدیت و صلابت است. پوتین، همچون موسولینی، علاقمند است که در کنار تسلیحات و ادوات جنگی عکس ببیند. و پوتین، همچون موسولینی، علاقمند است که دلاوری و تن‌آوری خود را به نمایش بگذارد. در این میان، حمایت روس‌ها از پوتین همواره بالای 70 درصد بوده است. سرراست‌ترین توضیح برای این اشتیاق در حمایت از پوتین این است که هر چند ممکن است پوتین نتوانسته باشد در عمل زندگی مادی روس‌ها را بهبود چشمگیری بدهد، قدرانی روس‌ها از او به خاطر بازگرداندن حس غرور به آنها و به کشور حقارت‌دیده دیروزشان است. دقیقاً همین حس غرور بود که هسته حمایت از هیتلر را تشکیل می‌داد.

حقیقتاً، تشابه روند توسعه روسیه بعد از فروپاشی شوروی با آلمان بعد از جنگ جهانی اول بسیار قابل توجه است. هر دو کشور دچار شکست‌های بزرگ راهبردی شدند، امپراتوری‌های خود را از دست دادند و سرفرازی ملی عظیمی را تجربه کردند. هر دو کشور بعد از این شکست‌ها، تحت رهبری دولت‌های دموکراتیک اما ضعیف و فاسد وضعیت دشواری را از سر گذراندند. در هر دو کشور دموکراسی و هواداران داخلی و خارجی آن مسوول این ناکامی‌ها شناخته شدند. هر دو کشور ملی‌گرایی افراطی، بت‌وار میرستی دولت و فرمان‌برداری از مرد قدر قدرت را برگزیدند. در هر دو کشور، مردان قدر قدرت، گرچه با کاربست ابزارهای مشروع، از تمایل عمومی به فرمان‌برداری، برای برپایی رژیم‌های اقتدارگرای خود بهره بردند.

هر چند روسیه پوتین خصوصیات مشخص‌ساز فاشیسم را دارا است، لیکن هنوز به صورت یک نظام منسجم، یک‌پارچه و در نتیجه باثبات شکل نگرفته است. بروز و ظهور این صفات در روسیه در چند سال اخیر از روی تصادف بوده است و اگر چه هم‌اینک همه این صفات یک جا موجوداند، لیکن پایایی یا گذرا بودن آنها هنوز به قطعیت معلوم نیست. به این معنی، روسیه امروز به آلمان 1933 یا ایتالیای دهه 1920 شباهت دارد. ممکن است روسیه پا جای آنها بگذارد یا راه بازگشت به شکلی از دموکراسی را باز جوید. خروج اعلام شده پوتین از مسند ریاست‌جمهوری در سال 2008 آزمون میزان پایداری این نظام است. در آن هنگام لفظ «دولت فاشیست تثبیت نشده» بهترین توصیف برای روسیه خواهد بود. اگر این سیستم همچنان برقرار بماند، یا حتی از دوره پوتین نیز سرسخت‌تر و استوارتر شود، آنگاه می‌توان گفت که روند گذار به پایان آمده و به ظهور یک فاشیسم کامل و تمام‌عیار منتهی شده است. در عوض، اگر این سیستم دچار شکست شده و دستخوش تغییرات بنیادین در جهت نیل به دموکراسی گردد، آنگاه می‌توان مدعی شد که این گذار قرین موفقیت نبوده است.

چالش‌های روسیه فاشیست

روسیه‌ای که نظام فاشیستی هنوز در آن استقرار تام نیافته، با سه چالش رو به رو است.

۱- همه دولت‌های فاشیست موجب هراس همسایگان خود شده و آنها را برمی‌انگیزند تا در برابر تهدیدهایی که از رفتار و گفتار خصمانه این دولت‌های فاشیست بر می‌خیزد، از خودشان دفاع کنند. به این ترتیب، ملی‌گرایی افراطی فاشیستی به یک رسالت خودکام‌بخش (self-fulfilling) تبدیل می‌گردد که خود دشمنانی را که برای توجیه خویش بدان‌ها نیاز دارد، به خوبی تولید می‌کند. نتیجه اینکه، هر اندازه که فاشیسم، چه کامل و چه ناقص، بیشتر در روسیه حکمفرما باشد، این کشور سوءظن و هراس بیشتری در همسایگان خود بر خواهد انگیزد. با گذشت زمان، این همسایگان به این سمت سوق خواهند یافت که با یکدیگر متحد شده، متحدان جدید جست‌وجو کنند و یا بکوشند تا با ابزارهای اقتصادی و نظامی امنیت خود را افزایش دهند و مردم روس‌تبار خود را به چشم ستون پنجم بالفوه ببینند.

۲- فرمان برداری پرستش‌وار از رهبران نیرومند نمی‌تواند تا همیشه برقرار بماند، چرا که رهبران نیرومند نیز با گذشت زمان دچار پیری و فرسودگی می‌شوند. گر چه رهبران فاشیست تمایل ندارند که قدرت را رها کنند، اما یک فرآیند مداوم جوان‌گرایی در سطح رهبران عالی ممکن است بتواند این مشکل را رفع کند. دیر یا زود، رهبران فاشیست مبنای اصلی مشروعیت خود را از دست خواهند داد و در آن هنگام، هم پیروان آنها و هم مردم تحت سلطه آنها بت‌های دیگری را برای جایگزینی آنها جست‌وجو خواهند کرد. اگر پوتین واقعا صحنه سیاست را ترک گوید و بازنشستگی‌اش را در خانه بیلاقی خود سپری کند، حداقل، موقتا گذار روسیه به فاشیسم را متوقف خواهد ساخت. اما اگر آنچنان که برخی تحلیل‌گران انتظار دارند، او کس دیگری را آلت دست قرار داده و قدرت‌اش را همچنان اعمال کند، گذار به فاشیسم را شتاب خواهد بخشید. در هر حال، جوانی پوتین برای همیشه تداوم نخواهد داشت. و یک رهبر پیر و فرتوت حایز ویژگی‌های متعارف یک رهبر فاشیست؛ یعنی جوانی، قدرت و مردانگی نخواهد بود.

۳- ویژگی خاص دولت‌های در حال گذار، همچون روسیه، عدم ثبات است، چه این گذار از دموکراسی به فاشیسم باشد و چه بلعکس، چرا که گذار ذاتا فرآیندی بی‌ثبات است. دو سال در پیش رو برای روسیه دوران صعبی خواهد بود، چه در این دو سال نظام سیاسی روسیه واقعا پسا-پوتین باشد و چه این نظام به ظاهر پسا-پوتین باشد و در واقع همچنان تحت سلطه او باقی بماند، در هر دو حالت، عرصه سیاست روسیه به غایت بی‌ثبات خواهد بود. اگر پوتین صحنه سیاست را ترک گوید، آنگاه روس‌ها باید مشخص سازند که کدام رهبر قدرتمند، پرصلابت و کاریزماتیک را جایگزین او خواهند کرد. اگر چنان شخصیتی یافت نشود، آنگاه بسیاری از خصوصیات امروز نظام در حال گذار به فاشیسم روسیه رنگ خواهند باخت. اما اگر پوتین عروسک‌گردان پشت صحنه باقی بماند، آنگاه به ناگزیر تنش‌هایی بین او به عنوان رهبر واقعی و جانشین‌اش، یعنی همان رهبر قانونی، بروز خواهد کرد. این امر به ناگزیر بر کارآمدی این سیستم و توانایی آن در حفظ حمایت گسترده عمومی تاثیر خواهد گذاشت. در مجموع، در آینده نه چندان دور، روسیه فاشیست با خطر جدی از هم‌پاشیدگی مواجه خواهد بود. قدرت‌طلبی خارج از توان موجب تحلیل منابع دولت گشته و این خود یا به شکست نظامی خفت‌بار و یا به فرسایش فزاینده نهاد‌های دولت منتهی خواهد شد. فرمان برداری پرستش‌وار از رهبران معمولا تنها تا زمانی ادامه خواهد یافت که رهبران بنیان‌گذار؛ یعنی همان بنیان‌گذاران و قانون‌گذاران کاریزماتیک و مسلم، هنوز نیرومند باشند.